



پیام حیدر قزوینی

پیش از این دو رمان از بهاء‌طاهر با نام‌های «واحه غروب» و «عشق در تبعید» با ترجمه رحیم فروغی منتشر شده بود و به‌تازگی نیز مجموعه داستانی از این نویسنده مصری با عنوان «زمستان ترس» با ترجمه فروغی توسط انتشارات ناهید به چاپ رسیده است. «واحه غروب» و «عشق در تبعید» جزء مهم‌ترین رمان‌های بهاء‌طاهر به‌شمار می‌روند و اولی در سال ۲۰۰۸ برنده اولین جایزه بوکر عربی شده بود. بهاء‌طاهر متعلق به نسل نویسندگان دهه ۶۰ مصر است؛ نسلی که جوانی‌شان با انقلاب ناصری و آرمان‌های انقلاب همراه بوده اما بعد از تثبیت انقلاب وضعیتی دوگانه پیدا می‌کنند و اگر چه همچنان به آرمان‌های دوره جوانی‌شان وفادارند، اما نسبت به بسیاری از اتفاقات بعد از انقلاب از جمله محدودشدن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی معترض‌اند. وضعیت پس‌انقلابی مصر و سیاست واقعا موجود در آن دوران، نویسندگان دهه شصت مصر را با تردید مواجه می‌کند و بهاء‌طاهر در جایی می‌گوید ما می‌نوشتیم تا جهان را تغییر دهیم، جهان تغییر کرد اما از آنچه بود بدتر شد. تأثیر این وضعیت در ادبیات داستانی این دوره از مصر و خاصه در آثار بهاء‌طاهر نمودی واضح دارد و می‌توان این تأثیر را در فضای مبهم

این داستان‌ها دید. در داستان‌های بهاء‌طاهر نه قهرمان‌هایی که جهان را تغییر می‌دهند بلکه ضدقهرمان‌ها یا قهرمان‌های شکست‌خورده حضور دارند. این ویژگی هم در «واحه غروب» و «عشق در تبعید» دیده می‌شود و هم در داستان بلند «خاله صفیهام و دیر»، «خاله صفیهام و دیر»، جزء داستان‌های مشهور بهاء‌طاهر است که به شکل کتابی مستقل به‌چاپ رسیده اما رحیم فروغی در «زمستان ترس»، این داستان بلند را در کنار چهار داستان کوتاه از این نویسنده انتخاب و ترجمه کرده است؛ چهار داستانی که از چهار مجموعه داستان بهاء‌طاهر انتخاب شده‌اند و هریک نمونه‌ای از یک دوره نویسندگی بهاء‌طاهر به‌شمار می‌روند. ویژگی‌های کلی داستان‌نویسی بهاء‌طاهر در قصه‌های مجموعه «زمستان ترس» هم دیده می‌شود و البته انتخاب چهار قصه از چهار مجموعه داستان این امکان را به دست می‌دهد تا سیر تکامل و تطور داستان‌نویسی بهاء‌طاهر روشن شود. چهار داستان کوتاهی که در «زمستان ترس» ترجمه شده‌اند از این مجموعه‌ها انتخاب شده‌اند: داستان «خواستگاری» از مجموعه‌ای به همین نام (۱۹۷۲)، داستان «دیشب خوابت را دیدم» از مجموعه‌ای به همین نام (۱۹۸۴)، داستان «زمستان ترس» از مجموعه «به آبشار رفتم» (۱۹۹۸) و داستان «ساکنان قصر» از مجموعه «نمی‌دانستم طاووس‌ها پرواز می‌کنند» (۲۰۰۹). از میان این قصه‌ها، «ساکنان قصر» تحت‌تأثیر جهان کافکایی نوشته شده و خود داستان «زمستان ترس» پیوند واضح‌تری با جامعه استبدادزده مصر دارد. داستان بلند «خاله صفیهام و دیر» نیز فضایی روستایی و بومی دارد و از این جهت، این داستان اثری



عکس: امیر حیدری، شرق

تمتایز در میان آثار بهاء‌طاهر به‌شمار می‌رود. به‌مناسبت انتشار «زمستان ترس» با رحیم فروغی گفت‌وگو کرده‌ایم و با او درباره دلایل انتخاب داستان‌های این مجموعه و ویژگی‌های آنها صحبت کرده‌ایم. فروغی در جایی از این گفت‌وگو درباره پرسش‌هایی که بهاء‌طاهر در آثارش درباره وضعیت جهان معاصر مطرح می‌کند، می‌گوید: «جهان فکر و اندیشه از پرسش تغذیه می‌کند و اگر پرسشی وجود نداشته باشد اندیشیدن معنایی ندارد. انسان معاصر می‌نویسد برای اینکه پرسش دارد و نویسنده اصلا پاسخی ندارد که به پرسش‌ها بدهد. بهاء‌طاهر می‌گوید من از نوشتن به دنبال پرسش‌های خودم هستم و با نوشتن دارم از جهان پرسش می‌کنم. آن کسانی که پاسخ‌های ایزیش آماده برای پرسش‌ها دارند، نتوانسته‌اند به بی‌سروسامانی‌ها بپردازند. آنها با نگاهی از بالا به مسائل می‌پردازند و می‌گویند این است و جز این نیست. ولی کسی که در حال تفکر است، اگر هم پاسخی برای پرسشش پیدا کند، از دل این پاسخ باز پرسشی دیگر سربرمی‌آورد. انسان همواره پرسش دارد، چراکه وضعیت جهان هیچ‌وقت بسامان نشده است». او همچنین در جایی دیگر از این گفت‌وگو درباره ویژگی‌های آدم‌های ترس‌خورده داستان‌های بهاء‌طاهر می‌گوید: «انسان ترسیده هیچ‌وقت فرصت و دل‌ودماغ درازگویی ندارد و خیلی تلگرافی صحبت می‌کند. سردی و ترس امکانی برای خوش‌زبانی باقی نمی‌گذارد و در ایین وضعیت نمی‌توان به‌راحتی حرف زد. فضایی هم که در این داستان‌ها تصویر شده وهمناکاند و سردی را به خواننده القا می‌کنند».

بنابراین من فکر می‌کنم در دیگر داستان‌های بهاء‌طاهر هم آن‌طور که شما گفتید، می‌توان نمادها و نشانه‌های دیگری پیدا کرد.

کا داستان «خواستگاری» به رغم فضایی که اشاره کردید نوعی طنز پنهان هم دارد و توصیف‌هایی که از موقعیت قصه و شخصیت‌هایش به دست داده شده طنز قابل توجهی دارد. این طنز در دیگر داستان‌های بهاء‌طاهر کمتر به کار رفته، این‌طور نیست؟

بله، اما در برخی دیگر از داستان‌های کوتاه او که به فارسی منتشر نشده‌اند طنز وجود دارد. مسئله این است که بعضی وقت‌ها طنز خصلت بومی دارد و از ترجمه عبور نمی‌کند. مثلا در داستان «سگ‌های وارداتی» طنزی وجود دارد که علاقه افراطی برخی افراد و خانواده‌ها به نگهداری حیوانات خانگی را به سخره می‌گیرد.

کا نسل نویسندگانی که بهاء‌طاهر به آن تعلق دارد، نسلی است که به اجتماع و وضعیت سیاسی اطرافش حساس است و آثار این نویسندگان تصویری از وضعیت تاریخی و اجتماعی جامعه‌شان به دست می‌دهد.

طنز چه جایگاهی در رمان‌های اجتماعی این دوره از ادبیات عرب دارد؟ خیلی پاسخ روشنی نمی‌توانم به این پرسش بدهم، زیرا برای این کار باید نگاهی دوباره و باتمکز بر این مسئله به رمان‌های عربی بیندازم. اما به‌عنوان نمونه می‌توانم از دوسه اثر نام ببرم: یکی نمایش‌نامه «سرنوشت سوسک» نوشته توفیق حکیم است که عظیم طهماسبی و علیرضا آسلی

آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و در آن طنزی پنهان به کار رفته است. حمیدالعقابی، نویسنده عراقی، داستان بلندی با نام «موش‌ها» دارد که طنز بسیار تلخی دارد. فضای این داستان فضایی سسوزنال و درعین‌حال به‌شدت طنزآلود است و داستان درباره وضعیت دیکتاتوری در عراق است. این داستان طنز بسیار درخشان و سیاهی دارد.

کا از ویژگی‌های مشترکی که در هر سه کتاب بهاء‌طاهر که به فارسی منتشر شده‌اند دیده می‌شود، توجه او به مسائل اجتماعی و سیاسی است. اگرچه در قصه‌های «زمستان ترس» این ویژگی پنهان تر است اما همچنان وجود دارد. ازاین حیث آیا می‌توان گفت که بهاء‌طاهر به‌طور کلی و در تمام آثارش به مسائل اجتماعی و سیاسی پرداخته است؟

بله، قبول دارم که این ویژگی در تمام کارهای بهاء‌طاهر وجود دارد. دلایل

هم این است که بهاء‌طاهر از همان ابتدا از یک منبعی تغذیه می‌کند که آن

منبع، شرایط اجتماعی و سیاسی‌ای است که او به‌خصوص در جوانی‌اش با آن

مواجه بوده و شخصیت او در این وضعیت شکل گرفته است و درنتیجه تأثیر

آن در تمام آثارش دیده می‌شود. پرسش‌هایی همواره برای بهاء‌طاهر مطرح

بوده و او هرچه پیش رفته بیشتر به این پرسش‌ها پرداخته و در این فرایند

پرسش‌های مهم‌تر و بزرگ‌تری برایش شکل گرفته‌اند. اما ذات آن پرسش‌ها و

همچنان یکی است. اگر وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه نویسنده عوض

می‌شد ممکن بود این پرسش‌ها هم تغییر کند اما چون جهان همچنان سرچای

خودش ایستاده بنابراین پرسش‌ها همچنان وجود دارند و هروقت نویسنده

دست به قلم می‌برد این پرسش‌ها به او هجوم می‌آورند و او ناگزیر است

که این پرسش‌ها را بازتاب دهد. آن‌طور که شما هم اشاره کردید، بهاء‌طاهر

از نسلی است که به‌شدت به مسائل اجتماعی و سیاسی اطرافش حساس

است. ممکن است نویسندگان نسل‌های متأخرتر مسائل دیگری داشته باشند

اما بهاء‌طاهر همچنان به دغدغه‌ها و مسائل نسل خودش وفادار است.

ادامه در صفحه ۱۱

ادبیات

ادبیات وامر اجتماعی

نسیم آصف: اگرچه بهاء‌طاهر از نویسندگان شاخص ادبیات معاصر عرب به‌شمار می‌رود و به‌واسطه رمان «واحه غروب»‌اش برنده اولین جایزه بوکر عربی شده بود، اما تا همین چند سال پیش شناختی از او در جامعه ادبی ایران وجود نداشت و هیچ اثری از او به فارسی منتشر نشده بود. «واحه غروب» در سال ۹۳ به ترجمه رحیم فروغی در نشر نیلوفر به چاپ رسید و به‌نوعی شاخص‌ترین رمان این نویسنده مشهور مصری را در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار داد. فروغی بعد از این، رمان دیگری از بهاء‌طاهر با عنوان «عشق در تبعید» را به فارسی ترجمه کرد که این کتاب در نشر نگاه منتشر شد. این دو رمان هر دو از آثار شاخص بهاء‌طاهر به‌شمار می‌روند. «واحه غروب»، رمانی است که روایتش براساس واقعهای مستند که در اواخر قرن نوزدهم در مصر اتفاق افتاده شکل گرفته است. ماجرای رمان، با انقلاب عربی‌ی‌اشا در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم شروع می‌شود اما روایت رمان هرچه پیش می‌آید، بیشتر رنگ تخیل به خود می‌گیرد و بهاء‌طاهر با درآمیختن تاریخ و تخیل داستانش را جلو می‌برد. بهاء‌طاهر در این رمان با انتخاب مقطعی تاریخی از مصر، به دنبال ارائه تصویری از مصر معاصر بوده و نوع مواجهه او با تاریخ در این رمان قابل توجه است.

«عشق در تبعید»، رمانی است که در پیوند با امر اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و بسیاری از مسائل و معضلات منطقه‌ای و جهانی در آن مورد توجه قرار گرفته‌اند. ماجرای «عشق در تبعید» به دهه ۱۹۸۰ میلادی برمی‌گردد و در طول رمان به برخی از حوادث جهان در آن دهه مثل کشتارهای صبرا و شیتلا و کودتای شیلی و جنگ ایران و عراق پرداخته شده است. از نکات قابل توجه این رمان، یکی هم این است که بهاء‌طاهر با هوشمندی سال‌ها پیش از آنکه افراطی‌گری و بنیادگرایی به مهم‌ترین مسئله خاورمیانه و کشورهای عربی تبدیل شود، به ریشه‌های این معضل پرداخته و انگار نوعی پیشگویی درباره این‌موضوع در این رمان صورت گرفته است. اغلب شخصیت‌های «عشق در تبعید»، روزنامه‌نگارند و بهاء‌طاهر تصویری از وضعیت این حرفه در بعدی جهانی به دست داده و به این مسئله پرداخته که روزنامه‌نگاری در جهان امروز از معنای واقعی خودش تهی شده، او همچنین موضوع مهاجرت را تبعید را نیز در این رمان مطرح کرده است. یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیت‌های «عشق در تبعید» این است که غالب آنها انسان‌هایی تبعید شده‌اند و در هیچ‌جایی نمی‌توانند ریشه‌های خود را بیابند. شکست و قهرمان‌های سیاسی اطرافش حساس است و همچنان به بسیاری از آرمان‌های دوره جوانی‌اش وفادار است. این ویژگی‌ها در کتاب آخری که فروغی از «بهاء‌طاهر» ترجمه کرده نیز دیده می‌شود. در داستان‌های مجموعه «زمستان سرد» نیز، توصیفی از شرایط اجتماعی مصر به دست داده شده و بهاء‌طاهر در این داستان‌ها خواننده را با پرسش‌های زیادی مواجه کرده است. در هر سه کتابی که تاکنون از بهاء‌طاهر به فارسی منتشر شده، او پرسش‌هایی درباره جهان معاصر مطرح کرده و البته در هیچ‌یک هیچ پاسخی به این پرسش‌ها داده نشده است. وضعیت دوگانه‌ای که نویسندگان و روشنفکران مصری در شرایط بعد از انقلاب ناصری تجربه کردند، پرسش‌ها و تردیدهای بسیاری برای آنها به وجود آورد و این مسئله تأثیر روشنی بر ادبیات این دوره مصر و خاصه در آثار بهاء‌طاهر داشته است. جهان داستانی بهاء‌طاهر، سرشار از شکست‌ها و تردیدها و پرسش‌هایی است که انکار هیچ‌گاه به انتها نمی‌رسند و هربار از نو بازتولید می‌شوند.

مرور

برای انتشار دو مجموعه شعر از محمد الماغوط

کشیدن لبخند روی صورت دیکتاتور

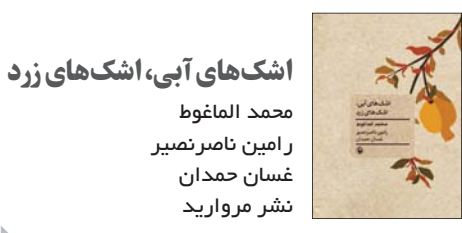


بابک ذاکری

محمد الماغوط شاعری است که خیلی دیر به فارسی برگردانده شد. الماغوط دست‌کم در زبان فارسی شاعری خوش‌اقبال به‌شمار نمی‌رود. الماغوط را پایه‌گذار شعر منثور عرب دانسته‌اند. او تقریبا هم‌زمان با دوره‌ای که احمد شاملو در ایران شعر سپید را پایه‌گذاری کرد در جهان عرب شعرهایی سرود که به‌عنوان قصاید منثور شناخته شد. جهان شعری الماغوط و شاملو شباهت‌های زیادی دارد. مخالفت‌هایی که این روز‌ها از سوی طرفداران ادبیات کهن با شاملو و جریان شعری او می‌شود نیز شبیه به همان مخالفت‌هایی است که با شعر الماغوط در زمان انتشار اولین آثارش می‌شد. ادیان سنتی در زمان انتشار اولین کتاب‌های الماغوط چنان از شعر او آشفته شدند که ناشر را وادار کردند بر روی جلد کتاب واژه «نصوص» به معنای «متن» در برابر شعر را بکنجاند. باین‌همه شعر الماغوط با گذشت زمان و حمایت کسانی چون آدونیس راه خود را پیدا و جای خود را باز کرد. زبان شعری الماغوط زبانی پیچیده نیست، پیچیدگی در صور خیال و هم‌نشینی عناصر نامتجانس در شعر او چهره می‌نماید. او را گذشته از شاعر، طنز‌نویسی بزرگ می‌دانند. طنز او هم در شعرش هویداست و هم در نمایشنامه‌ها و فیلم‌نامه‌هایش. اما زبان شعری الماغوط طنزی سیاه را نمایندگی می‌کند. طنز الماغوط تلخ است. چنان‌که زندگی اجتماعی‌ای که با زندان شروع می‌شود، ترس و تلخی دو هم‌زاد الماغوط است که تا آخرین نوشته‌های او تجلی یافته است؛ چنان‌که یک‌بار در شعری تعداد زیاد کودکان روستایی سرگردان در کوچه‌ها را به پشه مالاریا تشبیه کرده است. آنچه شعر او را برجسته می‌کند نه انتخاب فرم سپید است و نه مضمون‌های سیاسی. خودش بارها در مصاحبه‌ها اشاره کرده که تا مدت‌ها نمی‌دانسته چیزهایی که می‌نویسد شعر است. الماغوط می‌دانسته باید بنویسد و برایش انتخاب «ژانر» تقریبا اهمیتی نداشته. ویژگی‌ای که از زمان عضویتش در یکی از احزاب سوسیالیست سوری با او بوده است، دلایل او برای انجام کارها، همواره، با دیگران متفاوت بوده است: «من حزب قومی را انتخاب کردم که نزدیک خانه‌مان بود و در دفترش بخاری داشت و گرم بود. مراهمانم حزب را نخوانده بودم و در جلساتشان هم خمیازه می‌کشیدم و چرت می‌زدم. یادم است وقتی از رؤیاهای حزب حرف می‌زدند من در رؤیای بالش و تنگایی بودم که سرم را روی آن بگذارم. همین‌که کمی گرم می‌شدم، درمی‌رفتم. یک‌بار به من مأموریت دادند که برای حزب کمک‌های مرمری جمع کنم. وقتی پول‌هایی که جمع کردم، اندازه پول یک شلوار شد، آن را برداشتم و ردم به چاک. دلایل‌های متفاوت و نیازهای متفاوت از الماغوط چهره‌ای ساخته است مستقل. شاید در زندگی الماغوط از این خارج از چارچوب‌بودن لطمه‌های فراوان دیده باشد اما شعر الماغوط بیش از هر چیزی از همین نگاه مستقل و خلاق او سرچشمه می‌گیرد. کسی که برای خرید شلوار و بیدارکردن جایی گرم عضو یک حزب می‌شود و به خاطر آن زندان می‌رود بی‌گمان اگر به کار نوشتن بپردازد روزگاری شاعری بزرگ خواهد شد. درست همین روحیه که را ب‌گویی همراه بوده، الماغوط را سال‌ها



منزوی و خانه‌نشین کرد. او هرچند خودش می‌گفت با کسی سر جنگ ندارد اما قرار نداشت باکسی تعارف کند. درباره دو شاعر سوری مشهور، نزار قبانی که دوستش بود و آدونیس که دوست و خویشاوندش بود، اظهارنظرهای تندی کرده است. درباره نزار قبانی گفته که باینکه شاعر بزرگی است اما اصرار دارد درباره چیزهای بی‌اهمیت شعر بنویسد و به همین دلیل شعر او همه‌جا در تلویزیون و روزنامه منتشر می‌شود. درباره آدونیس نیز بیش از هر چیز به روحیه آریستوکرات و عادت‌های نامألوف اشاره کرده است. به پیچ‌کشیدن و در پاریس زندگی‌کردن. او آدونیس را شاعری می‌داند که با قصد خود از ریشه‌هایش کنده شده و دیگر توانایی خلق ندارد. الماغوط برخلاف آدونیس زیستن در میان سوری‌ها و نشستن شعر خواندن در قهوه‌خانه‌ها را برگزیده و تبع قلمش را بر روی هر آنچه نادرست می‌دانست می‌کشید. شعر «استالین» او این روحیه را به خوبی نشان می‌دهد: بگویید فوراً به دفترم بیایند/ بهار و خزان و خطوط عرض و طول و همه فصول/ دریا و بیابان/ آفاق و پرتدکان/ زغال و طلا/ شاهزاده و بنده/ پاپ و لنین/ بهودا و مسیح/ هزینه بهداشت و فعالیت‌های چریکی/ ناله و گرسنگان و نمایش مد/ اشک‌های ال‌زا و رقص شمشیر/ تالیفات مارکس و انگلس و فن آشپزی/ کلاه چه‌گوارا، سگار کاسترو، سل شوین/ دربارک و زهر کشنده/ می‌خواهم لب‌های هراس‌انگیز جوادانه را/ روی لب‌های استالین نقش بزنم/ درحالی‌که در جشن‌های انقلاب/ و روز اول ماه مه/ منتشر را گره‌کرده و/ قربانیان و دشمنانش در انحای جهان/ مات و میبوت‌اند. (بدوی سرخ، ترجمه موسی بیج) طنز تلخ الماغوط و البته بی‌اعتمادیش به تمام چیزهایی که قرار است با قرار بوده است سبب خیر عمومی شود در شعر «استالین» نمایان است. هم‌نشینی پاپ و لنین و بهودا در شعر الماغوط هم‌نشینی شر و شر در یک شعر نیست. هم‌نشینی شر و شر است. حتی بهار و خزان نیز دوروی سکه طبیعت نیستند؛ یکی زندگی بخش و یکی یادآور زوال. هردو یادآور زوال هستند. شعری که الماغوط خطاب به مادرش درباره آزادی سروده است، بی‌اعتمادی او حتی به آزادی را، که برایش همه‌چیز بود نشان می‌دهد: «آه مادر! اگر آزادی برف بود/ تمام عمر بی‌سرپناهی می‌فختم؛ تشبیه آزادی به چیزی سرد و در فضای آزاد زیستن به معنای بی‌سرپناهی زیستن. هم‌نشینی زندگی‌اش را در این شعر سروده است. بی‌سرپناه و بی‌آنکه چیزی داشته باشد گاهی در شهرت و گاهی در گمنامی، گاهی در خوش‌نامی و گاهی در بدنامی زندگی کرد. اما آنچه از دست نداد بی‌سرپناهی و آزادی بود. آزادی که برای او رستگاری نبود بلکه خود او بود. رها از قیدوبندهای سیاسی، روشنفکری و حتی گاهی اخلاقی. بی‌آنکه علیه کسی توطئه کند یا برای به‌دست‌آوردن چیزی جز بالشی گرم مبارزه کند.



اشک‌های آبی، اشک‌های زرد

محمد الماغوط

رامین ناصر نصیر

غسان حمدان

نشر مروارید